

عروسکهای طلائی

یا

سازمانهای بین المللی !

«روانکاوان» امروز معتقدند هنگامیکه روبرو شدن با واقعیتها دشوار یا غیرممکن گردد بسیاری از افراد دست بدامان «خیال» و «رؤیای» میزنند و آنچه را در جهان بیرون ذهن، نمی‌یابند در عالم خیال میجویند.

قسمت مهم رؤیاهای کودکان را از این قبیل میدانند و قسمت قابل توجهی از رؤیاهای بزرگسالان را نیز ا.

ولی جستجوی گمشده‌ها در عالم خیال مخصوص حال خواب نیست، بسیاری از کسانی که با محرومیتها دست بگریباند گمشده خود را در «رؤیای پیداری» و «صحنه سازیهای خیالی» بهنگامی که چشمهایشان باز است جستجو میکنند.

خیالبا فیهای بسیاری از شعرا و نویسندگان را که بخش مهمی از ادبیات کشورها مخصوصاً ادبیات شرق را پر کرده نیز نمودار دیگری از «گریز روانی» و «پناه بردن به خیال در برابر محرومیتها» میدانند. آنها چون «ممشوق گریز پای» خود را در جهان واقعیتها نمی‌یابند در عالم خیال به وصال او نائل آمده، و کام از او میکیرند ا.

پدیده «پناه به خیال» و «تنبیر دیگر» در «رون گرائی» همیشه جنبه فردی و خصوصی ندارد گاهی دامنگیر «اجتماعات» و «ملتهای محروم» نیز میشود. مثلاً تظاهر به استقلال و «ادای استقلال در آوردن» برای بسیاری از ملل آفریقائی و آسیائی که سالیان دراز زیر چکمه‌های جانکاه استعمار بسر برده، و سالیان دراز دیگری نیز در آینده بسر خواهند برد، نمودار دیگری از این پدیده روانی است.

حتی ممکن است این موضوع در یک مقیاس بزرگتر درباره تمام مردمی که در یک زمان در سراسر جهان زندگی میکنند صادق شود، یک نمونه زنده آن در همین سازمانهای پر عرض و طول بین المللی است. توضیح اینکه :

* * *

همه میدانیم دنیای کنونی تشنهٔ صلح و آزادی است و با تمام ذرات وجود خود آنرا میطلبد ، تا در پرتو آن بتواند از این همه وسائل خداداد که در دل طبیعت نهفته شده و امروز در اثر پیشرفت فوق العاده صنعت ، شایستگی بهره برداری از آنرا پیدا کرده است ، به حد کافی بهره برداری کند و به کمک آن زندگی مرفه و رضایت بخشی برای خویش فراهم سازد ، زیرا تا مین این هدف بدون « صلح و آزادی » بهیچوجه امکان پذیر نیست .

اما متأسفانه علی رغم این نیاز شدید ، روز بروز مسئله « صلح و آزادی » از دسترس او دورتر قرار میگیرد ، مثل اینکه نسبت معکوسی با پیشرفت صنعتی بشر پیدا کرده است . زیرا همانطور که سابقاً اشاره کردیم ، با پیشرفت برق آسای صنایع ، نه تنها « مسابقه تسلیحاتی دولتهای بزرگ » وارد مرحله وحشتناکتر تازه ای میگردد ، بلکه پای دولتهای کوچک و ضعیف حتی آنها که از تأمین نان شب برای افراد کشورشان عاجزند به این مسابقه خطرناک کشیده می شود ، و مقدار قابل توجهی از همان « هزینه نان شب ناقص » را از جنگشان در آورده ، وسائل آدمکشی کامل را به دست آنها میدهد .

با چنین وضعی راستی آدم چقدر خوش باور و ساده لوح باشد که تصور کند دنیای کنونی ممکن است گامهایی بسوی صلح بردارد ، و یا اینکه برای مانورهای سیاسی و حملات صلح سران بزرگ جهان کمترین ارزشی قابل گردد .

اکنون که در شرایط کنونی رسیدن به « واقعیت » صلح و آزادی غیر ممکن است « گریز روانی » ایجاب میکند که این منظور بزرگ را در « جهان خیال » و در ضمن « رؤیای بیداری » جستجو نماید .

یعنی همانطور که زنان بی فرزندی و یا مادرانی که کودک شیرین خود را در یک حادثه از دست داده اند با عروسکهایی به شکل آنها مهر میورزند و با این فرزند خیالی دلخوشند ، دنیای کنونی نیز « مجسمه آزادی » و « خانه صلح » که نام دیگرش « سازمان ملل » است درست کرده ، و نسبت به این « عروسکهای طلائی » همچون یک پناهگاه واقعی صلح و آزادی عشق میورزد و به همین دلیل عده ای از زبده ترین متفکران خود را به این « مجمع » فرستاده ، و چشم امید به آن دوخته و با خیال و ژست « صلح و آزادی » دلخوش است ! .

با اینکه هر فرد واقع بینی بخوبی میداند این سازمانهای بین المللی نه « قدرت اجرایی کافی » برای تأمین چنان هدف بزرگ و مشکلی را دارند و نه « قدرت بر تصمیم » در مسائل مهم بین المللی ، و لذا ندر گذشته توانسته اند از جنگ جلوگیری کنند و نه امروز میتوانند . سرنوشت دردناک جامعه ملل را (همان سازمان بزرگ جهانی که بعد از « جنگ جهانی اول » به ابتکار « ویلسن » رئیس جمهوری آمریکا و با شرکت اکثریت عظیم دولتهای روی زمین

در «ژنو» تشکیل شد) همه شنیده ایم که چگونه با آغاز «جنگ جهانی دوم» باشلیک نخستین گلوله های «آلمان نازی» مانند حبا بهای روی آب گردید و یا همچون شمع نیمه جانی بر سر راه یک طوفان، بی امان به خاموشی گرائید، اگر زنده بمانیم سر نوشت غم انگیز سازمان ملل کنونی را هم بچشم خود خواهیم دید.

کمی دور از تعصب و بی پرده تر این حقایق تلخ و دردناک را بررسی کنیم :

* * *

سازمانی که قدرت اجرایی آن همان پلیسهای صلح است که در ماجرای غم انگیز جنگ اخیر خاورمیانه، حتی قبل از شلیک یک گلوله، جای خود را خالی کرد چگونه میتواند جلوی جنگ اتمی جهانی را بگیرد؟ مگر اینکه بگوئیم اینها پلیس صلحند آنرا با منطقه جنگ چکار؟

سازمانی که از نظر تصمیم پس از ماهها و سالها نتوانسته است صلح و عدالت را در خاور میانه و ویتنام تأمین کند و اشغالگران و تجاوزکاران را سر جای خود بنشانند و هر روز به بیانه ای از حل اینگونه مسائل جهانی که برای همه جنبه های دارد و تأخیر حل آنها ممکن است به قیمت نابودی بشریت تمام شود طفره می رود، چگونه میتواند یک صلح پایدار توأم با آزادی برای جهان انسانیت به ارمغان بیاورد؟

سازمانی که هنوز نتوانسته یک «اقلیت سفید پوست بیگانه» افریقای جنوبی را وادار کند که ابتدائی ترین حقوق انسانی «اکثریت سیاه پوست بومی» آن سرزمین را که صاحبان اصلی و واقعی آن منطقه اند بر سمیت بشناسند چگونه قادر است با تبعیضها مبارزه کند و بگفته ماده دوم اعلامیه حقوق بشر مساوات را میان همه ملتها بدون هیچگونه تمایز از نظر نژاد و رنگ و جنس ... برقرار سازد؟

جالب توجه اینجاست دومین شعبه «سازمان ملل» که بنام «شورای امنیت» شناخته میشود و همانطور که از اسمش پیداست مسئول حفظ صلح و امنیت در سراسر جهان می باشد، خود مظهر زشت ترین تبعیضهاست!

این تشکیلات با اعطای حق «وتو» به پنج دولت بزرگ دنیا: آمریکا و انگلستان و شوروی و فرانسه و چین (البته این چین که از دولتهای بزرگ دنیا است همان چین ده ملیون نفری است که در جزیره فرمزندانانی شده نه چین ۷۰۰ ملیون نفری) خود عامل و مروج یک تبعیض بزرگ و ضد انسانی است آیا با اینحال میتواند با تبعیضهای ناروا مبارزه کند؟

صریحتر باید گفت: حق «وتو» و بعبارت دیگر اختیار دادن به چند دولت زورمند (نه بزرگ) که تمام تصمیمات شورای امنیت را در مهمترین مسائل جهانی بایک رأی مخالف بدست فراموشی بسپارند یکی از ارتجاعی ترین و ظالمانه ترین رسوم قرون وسطائی و از یادگارهای «عهد جاهلیت» میباشد، این عجیب نیست، عجیب اینست که ما از چنین سازمانی که دولتهای

جهان را به فرزند ان عقده‌ی (پنج دولت باصلاح بزرگ که زحمت عضویت ابدی و دائمی شورای امنیت را می‌کشند) و فرزند ان صیغه ۱ (بقیه دولتهای جهان که شش‌تای آنها بعنوان عضو غیر ثابت هر دو سال یکبار به تناوب عضویت مفتخر می‌گردند) تقسیم کرده انتظار داریم مجری حق و عدالت در جهان باشد. این از یک طرف.

از طرف دیگر: تصمیمات مجمع عمومی سازمان ملل که همه دولتهای جهان بطور یکسان در آن شرکت دارند هیچگونه ضامن اجرای قابل توجهی ندارد و به یک دستگاه «توصیه و نصیحت دوستانه» شبیه تر است تا به یک دستگاه رهبری و مدیریت.

و شورای امنیت که تصمیمات آن يك مختصر ضمانت اجرائی دارد با پهن کردن بساط حق «و تو» قادر به گرفتن هیچگونه تصمیم قابل توجهی نیست. خلاصه اینکه «مجمع عمومی» (بفرض اینکه انجام وظیفه کند) تصمیم دارد و قدرت ندارد، و شورای امنیت قدرت دارد و تصمیم ندارد و میدانیم هر عددی را که در صفر ضرب کنیم نتیجه اش صفر است!

با این ترتیب تصدیق خواهید کرد کسانی که انتظار دارند مجمع عمومی سازمان ملل، و شورای امنیت مجزئه کند و جلو جنگها را بگیرد سخت در اشتباهند بلکه باید به آنها همچون يك تالار سخنرانی بزرگ بین المللی نگرست که عنداللزوم میتوان از آن به عنوان پایگاهی برای جنگهای سرد و حملات تبلیغاتی و مانورهای سیاسی استفاده کرد.

* * *

تازه همه اینها در صورتی است که ما به ظواهر این مجامع جهانی بنگریم، و از آن اعمال نفوذا و دسته بندیهای دولتهای بزرگ که در پشت پرده است صرف نظر کنیم، والا با توجه به این قسمت یأس و نومیدی ما از این تشکیلات به ظاهر مجلل و باشکوه چندین برابر خواهد شد. نکته جالبی که بخوبی میتواند پرده از روی چهره حقیقی سازمانهای بین المللی کنونی بردارد اینست که برای رسیدن به توافق در يك مسئله قبلا و در بیرون جلسات بايست دولتهای بزرگ که در حقیقت نقش «قیم» را برای ملل جهان بازی میکنند در هر مسئله ای (اعم از اینکه مربوط به کشورشان باشد یا نه) به توافق کامل برسند، سپس آنرا در مجمع عمومی مطرح ساخته و تشریفاتش را برگزار نمایند! و به این ترتیب مجامع مزبور در ردیف سایر سلاحهای سرد و گرم دول بزرگ قرار گرفته است.

غیر از اینهم نمیتواند باشد زیرا محکمه‌ای که قاضیان آن طرفین نزاع بوده باشند نتیجه‌ای بهتر از این نخواهد داد!

بعقیده ما باید فورمول و ترکیب این سازمانها را بکلی عوض کرد و طرفین نزاع را از محکمه بیرون راند، یعنی بجای نمایندگان که دست نشاند دولتها هستند باید جمعی از زبده ترین متفکران و دانشمندان بشر دوست سراسر جهان که استقلال کامل در کار خود داشته (بقیه درس ۱۲)

سیر قضاوت در تاریخ اسلام

یایک عقب کرد تاریخی ودقت وغور در صفحات تاریخ بشر هر چند که نمیتوان مبدع معینی برای پیدایش، قضاوت، یافت ولی در این جستجو میتوانیم کم و بیش این مسئله را در ملت‌های عتیق و گذشته سراغ بگیریم و اندازه نفوذ و اهمیت آنرا در ادوار مختلف تاریخ در یابیم بلکه میتوان ادعا کرد از آن زمان که بشریت بمقتضای طبع مدنی خویش به زندگی اجتماعی تن در داد و تصادم منافع و منازعات فردی و خانوادگی و قبیلگی در صحنه حیات انسان پدیدار گردید موضوع قضاوت و داوری هم بتناسب اوضاع و احوال اجتماعی و رشد ملتها با صورتها و شکلهای گوناگون بوجود آمد. مطالعه و تحقیق در زندگی پر ماجرای عرب جاهلیت نشان میدهد که آنها قبل از آنکه از حکومت و سیاست و قوانین مسلم و مدنی پیروی کنند در دشواریهای بازرگانی و اختلافات میان قبائل و طایفه‌ها، قضاوت در بین آنها معمول و متداول بود.

مادر تاریخ اعراب قبل از اسلام میخواونیم که اکثم بن صیفی در زمان خود از قاضیان عرب بود و یا عامر بن ظرب از جمله حکمائی بود که فهم و قضاوت هیچیک از اعراب به پایه فهم و قضاء وی نمیرسید.

ولی باید دانست قضاوتی که در قرن ششم مسیحی در میان اعراب جریان داشت جز و شئون هیچیک از حکومت‌های معروف نبود زیرا آنها نه پادشاهی داشتند و نه حکومت جمهوری اشرافی و یا جمهوری ده و کراسی و نه زورمند مستبدی بر آنها مسلط بود که تشکیل حکومت استبدادی دهد و با زور و پیدادگری جمعیت را اداره کند بلکه تکامل قریش در شئون سیاسی و امور مربوط بحکومت بسیار ناچیز بود و از این نظر غالباً مرجع صلاحیتدار برای رسیدگی و حل و فصل اختلافات و منخاصات شیخ قبیله و یا کاهنی از کاهنان (۱) عرب و یا هر فرد دیگری که در اسالت رأی و فهم و درک قضا یا شهرت داشت، بود. اما کم کم در همان زمان هم این وضع بصورت نسبتاً متشکلی درآمد و انجمنی از بزرگان قریش در مسجد الحرام و یا دارالندوه تشکیل میشد و منازعات و منخاصات در آن انجمن طرح گردیده مورد قضاوت و داوری قرار میگرفت و مدرک و ملاک قضاوت هیئت داوران هم چیزی جز یک سلسله عرفیات و تجربیهای قدیمی و اعتقادات باستانی و قوانین پراکنده و غالباً تحریف شده آسمانی نبود لکن نکته قابل توجه در این باره اینست که از یک طرف